



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۸-۱۳۹۷

جلسه نودم؛ دوشنبه ۹۸/۲/۲

بیان کردیم «ولایت بر تنظیم اجتماع» در اصل، اختصاص به معصوم علیه السلام دارد و غیر معصوم نمی تواند ولی باشد مگر به نیابت از معصوم علیه السلام. همچنین بیان کردیم انتخاب مردم تأثیری در جعل ولایت ندارد، مگر اینکه موجب شود مصلحت آن زمان در دخالت فقیه منتخب باشد که معمولاً هم چنین است که انتخاب مردم کاری می کند که مصلحت در دخالت فقیه منتخب باشد. پس انتخاب مردم تأثیری در اصل ولایت ندارد الا اینکه انتخاب مردم چه بسا موجب شود موضوع عوض شود که مصلحت در کجا هست و در کجا نیست. بنابراین اگر فقیهی مورد اقبال مردم قرار گیرد که در مسائل اجتماعی دخالت کند، اصلح و اولی و بلکه چه بسا متعین و قدر متیقن آن است که او باید دخالت کند. البته این مطلب نیاز به بحث جداگانه ای دارد که فعلاً درصدد ورود به آن نیستیم.

آیا ولایت عدل یا ثقه، به اصل شرع است یا نصب از ناحیه امام علیه السلام

در ضمن مباحث گذشته توضیح دادیم که «عدل یا ثقه» در صورت عدم دسترسی به فقیه^۱، ولایت دارند

۱. الحمد لله در طول تاریخ همیشه فقهاء در دسترس بودند و امراء و حکامی که متدین و اهل استجازه بودند، از آنها [حداقل در ظاهر] استجازه می کردند و فقهاء هم در آن مواردی که صلاح می دانستند اجازه می دادند؛ مثلاً علی بن مؤید در زمان سربرداران، نامه ای به شهید علیه السلام در جبل عامل نوشت و از ایشان تقاضا کرد که تشریف بیاورند، اما جناب شهید صلاح ندیدند که خودشان بیایند و علی حسب ما نقل، لعمره را در زندان نوشتند و برای او فرستادند و گفتند به آن عمل کند. یا شاه اسماعیل صفوی از محقق کرکی درخواست کرد که دخالت کنند و بعد از او شاه طهماسب که نسبت به او دیندارتر بود، در آن نامه به محقق کرکی نوشت که من اصلاً کاره ای نیستم و فقهاء منصوب از قبل شارع مقدس هستند و محقق کرکی واقعاً ایران را زنده کرد.

و این زحماتی که علماء در طول تاریخ کشیدند و انقلابهایی که شد و شهدایی که دادند چه در دوران مشروطه و قبل از آن و چه در انقلاب عراق و ... زمینه را فراهم کرد که مرحوم امام خمینی علیه السلام با عنایت خداوند متعال و هوشمندی و فراستی که داشتند، انقلاب اسلامی را به ثمر

و تحاشی نداشتیم از اینکه اسم آن را ولایت بگذاریم. بحث دیگری که در اینجا مطرح می‌شود آن است که عدل یا ثقه‌ای که ولایت دارد، آیا ولایتش به اصل شرع است و یا اینکه منصوب از قِبَل امام علیه السلام است؟ اگر ولایتش به اصل باشد، چگونه با حصری که گفتیم ولایت مخصوص معصومین علیهم السلام است سازگاری دارد؟

دو جواب می‌توان در اینجا بیان کرد؛

جواب اول اینکه اگر در آنجا به تمام معنا قائل به حصر شویم و بگوییم حتی در موارد جزئی، ولایت اختصاص به معصوم علیه السلام دارد، به ناچار ملتزم می‌شویم عدل یا ثقه از جانب ائمه معصومین علیهم السلام نصب شده‌اند.

جواب دوم اینکه **اظهر** آن است که ولایت عدل یا ثقه در آن موارد به اصل شرع است و این مطلب تنافی ندارد با اینکه ولایت منحصر در ائمه علیهم السلام باشد؛ زیرا سنخ ولایت عدل یا ثقه با سنخ ولایتی که گفتیم منحصر در ائمه علیهم السلام است تفاوت دارد. ولایت ائمه علیهم السلام ولایت عامه‌ای است که برای تنظیم امور کلّ اجتماع از جمله ایام است، اما ولایتی که عدل یا ثقه دارند، پایین‌ترین درجه از ولایت است که اگر عدل یا ثقه‌ای دخالت کند، دیگر فقیه یا حتی خود امام علیه السلام نیاز نمی‌بیند که دخالت کند. پس اینکه ولایت منحصر در ائمه علیهم السلام است، منافاتی با این ندارد که در جایی عدل یا ثقه‌ای هم ولایت داشته باشند؛ نظیر اینکه پدر و جدّ بر فرزند ولایت دارند.

مرحوم شیخ رحمته الله در ادامه، یک سلسله مطالبی ذکر کرده‌اند و ما نحن فیه را از قول بعضی‌ها به وکالت و امثال آن تشبیه کرده‌اند^۲، اما از آنجا که این بحث ثمره‌ای ندارد، وارد آن نمی‌شویم و منتقل به بحث بعدی می‌شویم.

نشانند. و همانطور که اشاره کردیم این انقلاب، بدعاً من الرسل نبوده بلکه تراکم زحماتی بوده که علماء بعد از تلاش‌های معصومین علیهم السلام در طول حدود ۱۲۰۰ سال کشیده‌اند؛ از زمان شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و محقق کرکی و شهید اول و شهید ثانی و سید یزدی و مرحوم آخوند و نائینی و سید بروجردی و شیخ عبدالکریم رحمته الله و امثال این علماء بوده و السید الامام رحمته الله علت اخیر آن بودند که با همت، علم، هوش و فراست خود و عنایت خداوند و کمک کردن ظروف و شرایط، این انقلاب را به ثمر نشانند.

۲. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۵۷۲:

فقد ظهر ممّا ذکرنا: الفرق بین الحکّام، و بین الأب و الجدّ؛ لأجل الفرق بین کون کلّ واحد منهم حجّة و بین کون کلّ واحد منهم نائباً. و ربما يتوهم: کونهم حينئذٍ کالوکلاء المتعدّدين، في أنّ بناء واحد منهم على أمر مأذون فيه لا يمنع الآخر عن تصرّف مغاير لما بنى عليه الأوّل. و يندفع بأنّ الوکلاء إذا فرضوا وکلاء في نفس التصرف لا في مقدّماته، فما لم يتحقّق التصرف من أحدهم كان الآخر مأذوناً في تصرّف مغاير و إن بنى عليه الأوّل و دخل فيه، أمّا إذا فرضوا وکلاء عن الشخص الواحد بحيث يكون إزامهم كالزامة و دخولهم في الأمر كدخوله، و فرضنا أيضاً عدم دلالة دليل وکالتهم على الإذن في مخالفة نفس الموکّل، و التعديّ عمّا بنى هو عليه مباشرةً أو استتابةً، كان حکمه حکم ما نحن فيه من غير زيادة و لا تقيصه. و الوهم إنّما نشأ من ملاحظة التوكيلات المتعارفة للوکلاء المتعدّدين المتعلقة بنفس ذي المقدّمة، فتأمل.

آیا رعایت غبطه یتیم در تصرفات اولیاء شرعی لازم است؟

بحث دیگری که در اینجا مطرح می‌شود و کثیراً مورد سؤال قرار می‌گیرد، این است که فقیه یا حتی عدل یا ثقه‌ای که می‌خواهد در اموال یتیم تصرف کند، آیا باید غبطه یتیم را رعایت کند یا نه؟

این مقدار جزو مسلمات است که تصرفات اولیاء شرعی نباید ضرر و مفسده‌ای برای یتیم داشته باشد، اما آیا علاوه بر آن شرط است که تصرفات او برای یتیم نفع هم داشته باشد یا نه؟ نفع داشتن هم به حسب اشتقاقی که بعداً خواهد آمد دو مرتبه دارد؛ یکی اینکه **فی الجمله مصلحت** داشته باشد و دیگر اینکه **أصلح** باشد.

البته باید توجه داشت که این بحث مربوط به غیر آب و جد است و همان‌طور که قبلاً تذکر دادیم، در تصرفات آب و جد رعایت مصلحت شرط نیست بلکه همین اندازه که مفسده‌ای برای طفل نداشته باشد کافی است، و بلکه شاید در یک صورت که پدر برای خود بخواهد، حتی اگر مفسده هم داشته باشد بگوییم مانعی ندارد، البته این مطلب را فی الجمله قبلاً ذکر کردیم و فعلاً هم به عنوان احتمال می‌گوییم و آنچه از لحاظ فتوایی مسلم است اینکه رعایت مصلحت طفل در تصرفات آب و جد لازم نیست، بلکه همین اندازه که ضرر و مفسده نداشته باشد کافی است. اما در غیر آب و جد، آیا رعایت مصلحت یا أصلح شرط است یا خیر؟

ظاهر کلمات کثیری از علماء، اشتراط رعایت مصلحت

شیخ^۳ می‌فرماید: مرحوم شهید^{رحمته} در قواعد می‌گوید که در لزوم یا عدم لزوم رعایت مصلحت، دو وجه وجود دارد. ولکن ظاهر کلمات کثیری از علماء این است که تصرفات اولیاء ایتام - به غیر آب و جد -

هذا كله مضافاً إلى لزوم اختلال نظام المصالح المنوطة إلى الحكام سيما في مثل هذا الزمان الذي شاع فيه القيام بوظائف الحكام ممن يدعي الحكومة.

و كيف كان، فقد تبين مما ذكرنا عدم جواز مزاحمة فقيه لمنله في كل إزام قولي أو فعلي يجب الرجوع فيه إلى الحاكم، فإذا قبض مال اليتيم من شخص أو عين شخصاً لقبضه أو جعله ناظراً عليه، فليس لغيره من الحكام مخالفة نظره؛ لأن نظره كنظر الإمام. و أما جواز تصدي مجتهد لمرافعة تصداهما مجتهد آخر قبل الحكم فيها إذا لم يعرض عنها بل بنى على الحكم فيها؛ فالآن وجوب الحكم فرع سؤال من له الحكم.

۳. کتاب المكاسب، ج ۳، ص ۵۷۳:

ثم إنه هل يشترط في ولاية غير الأب و الجد ملاحظة الغبطة لليتيم، أم لا؟.

ذكر الشهيد في قواعد: أن فيه وجهين، و لكن ظاهر كثير من كلماتهم: أنه لا يصح إلا مع المصلحة، بل في مفتاح الكرامة: أنه إجماعي، و أن الظاهر من التذكرة في باب الحجر كونه اتفاقياً بين المسلمين، و عن شيخه في شرح القواعد: أنه ظاهر الأصحاب، و قد عرفت تصريح الشيخ و الحلبي بذلك حتى في الأب و الجد.

صحيح نیست مگر با رعایت مصلحت (لا یصح الا مع المصلحة) و بلکه در مفتاح الكرامة آمده که این مطلب اجماعی است و ظاهر عبارت تذکرة در باب حجر این است که این مطلب در بین مسلمین اتفاقی است؛ یعنی حتی عامه هم آن را گفته‌اند. و از مرحوم کاشف الغطاء در شرح قواعد نقل شده که ظاهر اصحاب چنین است و شیخ طوسی و محقق حلی رحمهما آنقدر رعایت مصلحت را مهم دانسته‌اند که حتی نسبت به تصرفات آب و جد هم آن را شرط دانسته‌اند.

تمسک به آیه شریفه ﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ در بحث اشتراط مصلحت

همانطور که قبلاً بیان کردیم، لزوم رعایت مصلحت مطابق اصل است؛ چراکه اصل آن است که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد مگر در جایی که با عملش مصلحتی را به نفع مولی علیه انجام بدهد و استصحاب عدم ترتب آثار در مورد معاملاتی که بدون مصلحت انجام می‌شود جاری است. فقهاء علاوه بر این اصل، به آیه شریفه ﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۴ تمسک کرده‌اند و بعضی این آیه شریفه را مستند قرار داده و گفته‌اند که هر تصرفی که در مال یتیم می‌شود باید أحسن باشد و این به معنای رعایت مصلحت یا أصلح است.

این مبحث، مسئله مهمی است؛ زیرا از یک طرف ابتلاء به یتیم کم نیست و هم شامل ایتامی می‌شود که ولی آنها مستقیماً حاکم شرع است و هم ایتامی که برای آنها قیم قرار داده شده است. و از طرف دیگر اگر رعایت أصلح شرط باشد، خیلی مشکل می‌شود اما اگر رعایت مصلحت شرط باشد، مقداری فسخه است. وانگهی آیه شریفه آیا فقط شامل افعال یعنی امور مثبت و تصرفات می‌شود و یا اینکه عدم تصرف را هم شامل می‌شود؟ اگر بگوییم عدم تصرف را هم شامل می‌شود، در این صورت اگر عدم تصرفی موجب مفسده باشد، نمی‌توان نسبت به آن بی تفاوت بود و آن را ترک کرد.

تبیین استدلال به آیه شریفه در کلام شیخ رحمته

شیخ أعظم انصاری رحمته می‌فرماید: در بین کسانی که آیات الاحکام نوشته‌اند، هیچ کس را ندیدم که به

۴. سورة مبارکه أنعام، آیه ۱۵۲ و سورة مبارکه اسراء، آیه ۵۳.

۵. همان، ص ۵۷۴.

و يدلّ عليه بعد ما عرفت من أصالة عدم الولاية لأحد على أحد-: عموم قوله تعالى وَ لَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ*، و حيث إنّ توضيح معنى الآية على ما ينبغي لم أجده في كلام أحد من المتعرضين لبيان آيات الأحكام، فلا بأس بتوضيح ذلك في هذا المقام، فنقول: إنّ «القرب» في الآية يحتمل معاني أربعة:

طور کامل و شایسته متعرض معنای این آیه شریفه شده باشد، لذا خود ایشان متصدی بحث از این آیه شریفه می‌شوند. و در توضیح کلام ایشان می‌گوییم: کَانَ زبَان حَالِشَانِ اِیْنِ اِسْتِیْنِ اِسْتِفَادَةُ حَكْمِ اِزْ اِیْنِ اَیْةِ شَرِیْفِهِ، اِبْتِدَا بَايْدُ بَهْ اِیْنِ مَطْلَبِ تَوْجِهٍ دَاثْتِ كِهْ دَرِ اِیْنِ اَیْةِ مَبَارَكِهْ دُو وَازِهْ وَجُوْدِ دَارْدِ كِهْ بَايْدُ رُوْیْ اَنِّهَا تَاْمَلْ كَافِیْ شُوْد. یكی مَادَةُ قَرَبٍ ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيْمِ﴾ و یكی وَازِهْ اَحْسَنٍ ﴿اِلَّا بِاِثْمِیْ هِیْ اَحْسَنُ﴾. اَمَّا مَنَاسِبُ بُوْدِ اِیْشَانِ دَرْبَارَةُ یكِ لَغْتِ دِیْگَرِ هَمْ بَحْثِ كَنْنَدِ كِهْ ضَمِیْرِ «هِي» كِهْ مَصْدَقُ «الْتِي» اِسْتِ، مَرْجِعُشْ چِیْسْتِ وَ بَهْ چِهْ چِیْزِیْ بَرْمِیْ گَرْدَد.

الف: بررسی ماده قرب در آیه شریفه

شیخ رحمته الله می‌فرماید: در ماده قرب که در این آیه شریفه ملحوظ است، چهار احتمال وجود دارد^۶:

احتمال اول اینکه مراد از قرب، مطلق تقلیب و تحریک باشد، حتّی تقلیب و تحریک تکوینی و انتقال از مکانی به مکان دیگر. طبق این احتمال نمی‌توان مال یتیم را برداشت و به مکان دیگری منتقل کرد مگر به آن نحوی که أحسن باشد. پس هر نزدیک شدنی به مال یتیم باید أحسن باشد و دیگر شامل ترک تصرف نمی‌شود؛ یعنی «لا تقرّبوا» مربوط به امور اثباتی است و بیان می‌کند نزدیک نشوید به مال یتیم مگر به تقلیب و تحریکی که أحسن باشد، لذا اگر مال یتیم در جایی قرار دارد که باران آن را از بین می‌برد، اگر اصلاً نزدیک آن نشدی، آیه شریفه شاملش نمی‌شود حتّی اگر نزدیک نشدن به آن موجب ضرر باشد، اما اگر نزدیک شدی باید به أحسن باشد. نظیر اینکه اگر وقفی در حال خراب شدن باشد، بر افراد [عادی] واجب نیست که متصدی اصلاح آن شوند، اما اگر متصدی شدند باید رعایت مصلحت وقف را بکنند.

احتمال دوم اینکه آیه شریفه فقط ناظر به حدوث وضع ید بر مال یتیم است و کَانَ معنای آن چنین است «تَجَنَّبُوا وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيْمِ اِلَّا اِذَا كَانَ قَرَبَكُمْ مِنْهُ اَحْسَنُ»؛ یعنی کسی که دور است و اصلاً ربطی به

۶. همان:

فتقول: إنّ «القرب» في الآية يحتمل معاني أربعة:

الأول: مطلق التقلیب و التحريك حتّی من مكان إلى آخر، فلا يشمل مثل إبقائه على حال أو عند أحد.

الثاني: وضع اليد عليه بعد أن كان بعيداً عنه و مجتنّباً، فالمعنى: تَجَنَّبُوا عَنْهُ، وَ لَا تَقْرَبُوهُ اِلَّا اِذَا كَانَ الْقَرَبُ اَحْسَنَ، فلا يشمل حکم ما بعد الوضع.

الثالث: ما يعدّ تصرفاً عرفاً كالاقتراض و البيع و الإجارة و ما أشبه ذلك فلا يدلّ على تحريم إبقائه بحاله تحت يده إذا كان التصرف فيه أحسن

منه، اِلَّا بِنْتَقِیْحِ الْمَنَاطِ.

الرابع: مطلق الأمر الاختياري المتعلق بمال الیتيم، أعمّ من الفعل و الترك، و المعنى: لا تختاروا في مال الیتيم فعلاً أو تركاً اِلَّا ما كان أحسن من

غيره، فيدلّ على حرمة الإبقاء في الفرض المذكور؛ لأنّ إبقائه قربٌ له بما ليس أحسن.

مال یتیم ندارد، سراغ مال یتیم نرود مگر در صورتی که سراغ مال یتیم رفتن أحسن باشد، اما اینکه بعد از سراغ مال یتیم رفتن وظیفه‌اش چیست، آیه شریفه در مقام بیان نیست و چیزی درباره آن نمی‌فرماید.

احتمال سوم: مراد از قرب، تصرفات عرفی در مال یتیم است مانند بیع، اجاره، اقتراض و حتی شاید جابجایی - چون این هم یک تصرف عرفی است لذا بعید نیست مراد شیخ باشد - و آنچه شبیه این تصرفات است و آیه شریفه بیان می‌کند این تصرفات عرفی را انجام ندهید مگر اینکه تصرف، أحسن از ترکش باشد، اما دیگر آیه شریفه از حیث مدلول درباره ترک تصرف در مال یتیم چیزی نمی‌فرماید ولو اینکه ترک تصرف به ضرر یتیم باشد. بله، از باب تنقیح مناط می‌توانیم بگوییم چون می‌دانیم شارع مقدس نمی‌خواهد مال یتیم ضایع شود، لذا اگر در جایی ترک أحسن باشد باید انجام بدهد و اگر در جایی ترک ترک یعنی فعل احسن باشد، باید ترک را ادامه ندهد و تبدیل به تصرف شود. پس آیه شریفه می‌فرماید تصرف باید أحسن باشد و کریمه از حیث مدلول، دلالتی بر ترک تصرف ندارد منتها از باب تنقیح مناط می‌گوییم ترک تصرف هم همان حکم را دارد؛ یعنی ترک تصرف آن وقتی جایز است که أحسن باشد، اما اگر ترک تصرف أحسن نبود، حق ندارد ترک تصرف را ادامه دهد و باید تصرف کند.

احتمال چهارم: مقصود از «قرب»، مطلق امر اختیاری است که متعلق به مال یتیم باشد؛ اعم از فعل و ترک و کریمه بیان می‌کند در رابطه با مال یتیم فعل و ترکی نداشته باشید مگر اینکه أحسن از غیرش باشد. پس طبق این احتمال فرد نمی‌تواند بگوید من کنار می‌نشینم و اصلاً دخالتی نمی‌کنم بلکه اگر فعل أحسن باشد باید آن را انجام بدهد و اگر ترک أحسن باشد نباید ورود در فعل کند.

شیخ رحمته الله بعد از اینکه چهار احتمال را بیان می‌فرمایند، درباره واژه «أحسن» صحبت می‌کنند و چهار احتمال در مورد آن بیان می‌کنند و سپس نظر مختار خود را درباره واژه «قرب» بیان کرده و می‌فرمایند: **اظهر** احتمال سوم است و در رتبه بعد احتمال چهارم قرار دارد و احتمال اول و دوم در نظر ایشان تقریباً هیچ ارزشی ندارد. متنها در ضمن کلماتشان می‌فرمایند احتمال چهارم که در رابطه با مال یتیم باید فعل و ترک أحسن باشد، به غرض شارع نزدیک‌تر است که می‌خواهد مال یتیم حفظ شود، ولی از حیث استظهار و از حیث لغت، احتمال سوم اظهر است که «قرب» شامل ترک نمی‌شود متنها از باب تنقیح مناط ترک هم همان حکم را دارد.

بررسی واژه أحسن

همان‌طور که اشاره کردیم شیخ رحمته درباره واژه «أحسن» نیز چهار احتمال ذکر کرده و می‌فرماید:^۷

احتمال دارد «أحسن» به همان معنای ظاهری خود یعنی **أفعل التفضيل** باشد - کما اینکه گفته می‌شود فلانی أعلم، أكبر یا أتقى است - و احتمال هم دارد به معنای «حسن» باشد. اگر «أحسن» به همان معنای **أفعل التفضيل** باشد، باز در آن دو احتمال وجود دارد؛ **احتمال اول** اینکه تصرف، أحسن از ترک تصرف باشد، حتی اگر ترک حسن باشد. **احتمال دوم** اینکه «فعل» أحسن از ترک و سایر افعال و تصرفات باشد و به تعبیر دیگر، **أحسن مطلق** از ترک و سایر افعال باشد.

و اگر «أحسن» به معنای «حسن» باشد - کما اینکه در بعض موارد، **أفعل التفضيل** به معنای همان صفت است، مانند ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾^۸ که **أفعل** برای تفضیل نیست - طبق این معنا باز دو احتمال در «أحسن» وجود دارد؛ یکی اینکه حسن بودن به این معنا باشد که در آن مصلحت باشد؛ یعنی **بالتی فیها المصلحة**. احتمال دیگر که شیخ مقداری با کراهت آن را بیان می‌کنند و کأنّ خیلی عنایت به آن ندارند آن است که مقصود از حسن، «ما لا مفسدة فیه و ما لا حرج فی فعله» باشد؛ یعنی همین اندازه که ضرر و مفسده نداشته باشد کافی است.

شیخ رحمته از بین این چهار احتمال، احتمال دوم را اظهر می‌دانند؛ چراکه **أفعل التفضيل** را باید حمل بر ظاهرش کنیم مگر در جایی که قرینه بر خلاف آن داشته باشیم. پس (الا بالتی هی أحسن) یعنی «أحسن من ترکه و من سائر التصرفات».

بنابراین طبق کلام شیخ رحمته، اظهر در معنای ماده «قرب» در این آیه شریفه، احتمال سوم و اظهر در معنای «أحسن» احتمال دوم یعنی تفضیل مطلق است.

والحمد لله رب العالمین

۷. همان:

و أما لفظ «الأحسن» في الآية، فيحتمل أن يراد به ظاهره من التفضيل، و يحتمل أن يراد به الحسن. و على الأول، فيحتمل التصرف الأحسن من ترکه کما يظهر من بعض و يحتمل أن يراد به ظاهره و هو الأحسن مطلقاً من ترکه و من غيره من التصرفات. و على الثاني، فيحتمل أن يراد ما فيه مصلحة، و يحتمل أن يراد به ما لا مفسدة فيه، على ما قيل: من أن أحد معاني الحسن ما لا حرج في فعله.

ثم إن الظاهر من احتمالات «القرب» هو الثالث، و من احتمالات «الأحسن» هو الاحتمال الثاني، أعني التفضيل المطلق.

۸. سورة مبارکه أنفال، آیه ۷۵ و سورة احزاب، آیه ۶.

جواد احمدی